



30 می 2020

داکتر سید عبدالله کاظم

جنون خون در "دشت لیلی"

بدخواه کسان هیچ به مقصد نرسند
یک بد نکنند، تا بخوش صد نرسد

همین یکی دوساعت قبل نوشته محترمه میرمن قمر یلدا کرزی را که حاوی خاطرات شان از یک سفر بوسیله سرویس با دیگر مسافران بسوی مزارشریف بود، تحت عنوان "دشت لیلی" نظرم را جلب کرد. وقتی این نوشته را خواندم و مطالبی را در باره چشم دیدهایش در طول راه و نیز قصه های از یک پیرمرد همسفرش را که بیانگر رویدادهای مصیبت بار گذشته بود، شنیده و آنرا در خاطرات خود درج این نوشته کرده است، دفعته به یاد یکی از نوشته های خود تحت عنوان "جنون خون در دشت لیلی" افتادم که بتاريخ 27 نوامبر 1997 مقارن وقوع رویداد خونبار آن واقعه به استناد گزارش یک خبرنگار امریکائی نوشته بودم و آن را به یکی از نشریه های افغانی در کانادا جهت نشر فرستادم. مدتی گذشت و از نشر مقاله خبری نشد؛ وقتی با ناشر آن تماس گرفتم، معذرت خواست که نسبت مشکلات مالی مجبور به توقف نشرات خود بوده است. از آن پس که برای نشر آن در دیگر نشریه ها دیر شده بود و موضوع داغی خود را از دست داده بود، آنرا در آرشیف خود نگهداشتم. تا اینکه همین امروز به ارتباط نوشته محترمه قمر یلدا کرزی بعد از 23 سال بفرکر نشر آن به حیث یک رویداد تاریخی افتادم که اینک خدمت تقدیم میدارم. قابل ذکر است که متن نوشته مطابق به روال همان وقت نوشته شده و خواننده عزیز وقتی آنرا مطالعه می فرماید، ذهن خود را در آن زمان عیار سازد.

شروع مقاله از این قلم

مورخ 27 نوامبر 1997

در این روزها در رابطه با اوضاع کشور، یکی از موضوعات بسیار حاد و پرحادثه همانا پیدا شدن 20 قبر دسته جمعی در دشت لیلی نزدیک شبرغان - مرکز ولایت جوزجان است که گفته میشود در آن اجساد بیش از 2000 نفر از قوای طالبان کشف گردیده که بعد از برهم خوردن ائتلاف کوتاه مدت بین طالبان و جنرال ملک در ماه می بدست قوای ملک اسپر و در شبرغان زندانی شدند. دوستم بعد از برگشت از ترکیه حالا به ساحات تحت تسلط ملک دست یافته و اخیراً پرده از این جنایت برداشته و اعلام کرده است که این فاجعه در غیاب او یعنی وقتیکه او در ترکیه پناه گزین بود، توسط ملک و اداره مربوطه اش به وقوع پیوسته است.

از مدت چند هفته بدینسو جنگ بین قوای دوستم و ملک در جوزجان و فاریاب جریان داشت که در اثر آن ملک و برادرانش زیر فشار قوای دوستم بروز یکشنبه (22 نوامبر 1997) به ترکمنستان و از آنجا به ایران مجبور به فرار شدند. بعد از فرار آنها دوستم با هیئت معیتی از قبرها دیدن کرد و به خبرنگاران اجازه داد تا با مشاهده محل حادثه اخبار آنرا نشر نمایند. دوستم در عین زمان از ملل متحد تقاضا کرد تا موضوع را مورد غور و تحقیق قرار دهد و از حکومت ایران خواست تا ملک را نسبت مسئولیت این جرم خطیر به افغانستان برگرداند، ولی او نگفت ملک در افغانستان به کی تسلیم داده شود! جنرال ملک در یک مصاحبه با بی بی سی ضمن تردید این ادعا تصریح کرد که او

د پانو شمیره: له 1 تر 6

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکني د لیکنيزي ښي پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هيله من يو خپله لیکنه له راليزلو مخکي په ځير و لولئ

از حادثه اطلاع ندارد و علاوه نمود که ساحه شبرغان در آنوقت تحت نظر جنرال مجید روزی یکی از وابستگان فعلی دوستم اداره می شد.

افشای این جنایت در این روزها موجی از انتقادات منابع خبری و سازمانهای حقوق بشر را در قاضیه برانگیخته و در قبال آن سرمنشی ملل متحد نیز به هیئت آن مؤسسه در افغانستان هدایت داده تا هرچه زودتر به کشف حقایق پرداخته و راپور مربوطه را تهیه و به آن مرجع ارائه دارد.

با آنکه جریان اصلی موضوع تاحال بررسی نگردیده و معلوم نیست که شمار واقعی تلف شدگان به چه تعداد میرسد و کس نمیداند که چه تعداد از قربانیان از جمله اسرای طالبان و چه تعداد دیگر از مردم محل اند و هم تا هنوز معلوم نیست که فاجعه دقیقاً در کدام وقت و توسط کی صورت گرفت و آیا تنها ملک و برادرانش در آن اشتراک داشتند یا کسان دیگر نیز. اینها همه سؤالیهای اند که برای قضاوت سالم نخست روی آن تحقیق صورت گیرد، ولی تا جائیکه دیده میشود، این جنایت فجیع به وقوع پیوسته و عملی است نابخشودنی و قابل بررسی جدی که نباید گذاشت تا زیر انبوه مسائل دیگر بدست فراموشی سپرده شود.

خبرنگار رویتر Tim Johnson که اخیراً از زندان شبرغان دیدن کرده است، طی گزارش مورخ 25 نوامبر خویش مینویسد: از جمله 1570 زندانی طالبان در شبرغان فعلاً به تعداد 80 نفر در محبس باقیمانده که او موفق شده با یک تعداد آنها صحبت نماید. یکی از زندانی ها به او گفته است که چندی قبل تقریباً 1500 زندانی را بعد از شکنجه و گرسنگی به کشتارگاه بردند، ولی او تاریخ دقیق اینکار را ذکر نکرد. زندانی دیگر اظهار داشته که: «ما شکنجه و لت و کوب شده ایم. گمان نمی کنم که از این زمستان سرد می توانستیم جان سلامت بریم، مگر آنکه ما را رها میکردند. ماهمه مریض هستیم». او علاوه کرد که: «در پنج ماه گذشته ده نفر از گرسنگی فوت کردند و دیگران برای بقای زندگی مجبور به خوردن برگ درختان بودند... آنها به ما روزانه دو قرص نان میدادند، هر یک به اندازه یک نعلبکی و یک پیاله برنج که پنج نفر از آن باید تغذیه میکردیم». تم جانسن می نویسد: «زندانیها گفتند که ما در ماه جوزا (می) هنگامی گرفتار شدیم که میخواستیم به همکاری جنرال ملک مزار شریف را اشغال کنیم، ولی قضیه معکوس شد و ملک در برابر متحدین خود یعنی طالبان قرار گرفت و در اثر آن صدها نفر ما کشته و هزارهای دیگر اسیر شدند».

یک مأمور عالیرتبه دوستم ضمن توضیح موضوع گفت: «در یک محل دیگر اجساد زندانی های دیده میشوند که با دستان بسته زنده به چاه های متروک پرتاب شده و کسانیکه مقاومت کرده اند، با مرمی هلاک و به چاه انداخته شده اند». او افزود که: «بعد با پرتاب چند بم دستی به چاه ها [گودالها]، روی اجساد توسط بلدوزر با خاک پوشانیده شده است». در گزارش تم جانستن آمده که بدین ترتیب تقریباً 1200 جسد در 9 چاه مدفون گردیده است. از قول یک زندانی دیگر تم جانستن علاوه میکند که گفته است: «مأمورین امنیتی روزها یک عده زندانیها را در حوالی بعد از ظهر به عمارت دیگر انتقال میدادند و شب ها دست و دهان آنها را می بستند و ذریعه لاریها به کشتارگاه می بردند». گفته شده که مأمورین موظف زندانیها را از روی یک لست دست داشته معمولاً از بین کسانی انتخاب میکردند که دارای ریش و موی دراز بودند و این همانا مشخصه عمده طالبان بود. زندانی های بیچاره و ساده دل گمان می بردند که عده ای را رها می سازند و بنابراین هر یک سعی میکرد خود را به چشم مأمورین امنیتی بزند تا بدین ترتیب در ردیف گویا آزادشدگان درآید، ولی آنها بی خبر بودند از سرنوشتی شومی که سر راه شان قرار داشت.

د پانوی شمیره: له 2 تر 6

افغان جرمن آنلین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکنی د لیکنیزی بڼې پازوالی د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په څیر و لولئ

باید گفت که ارتکاب همچو جنایات اسف انگیز در افغانستان یک موضوع تازه و جدید نیست، آنچه را که حالا از زبان چند زندانی از شبرغان می شنوم، مرا را بباد روزهای می اندازد که 18 سال قبل خود آنرا به سروچشم مشاهده کرده ام و آن روزها را تداعی میکند که خود در قید و اسارت کمونیست ها در زندان پلچرخ می بوده ام. به خاطر می آورم آن جم غفیری را که به انتظار مرگ دقیقه شماری میکردیم و هرشب که بخواب میرفتیم، امید فردا را نداشتیم. به خاطر می آورم لحظاتی را که در تاریکی شب و بعد ها در روشنی روز جوقه جوقه زندانی ها را از اتاق ها می کشیدند و بسوی ابدیت رهسپار میکردند، به خاطر می آورم شبی را که جلو چشمان ما ده ها زندانی محکوم به حبس را که مدتی از جزای خود را سپری کرده بودند، بیرحمانه به مسلسل بستند و اجساد شانرا همچو لاش حیوانات به لاریها بار کردند و بسوی گورستان های دسته جمعی در جوار پولیگون انتقال دادند و روزهای بعد بوی خون شهداء از صحن حویلی مثل یک سلاخ خانه به مشام میرسید.

مسلم آنست که ترازیدی افغانستان امروز آغاز نشده و مصیبت های فعلی نتیجه همان جریان نکتبار ثور است که تداوم آن در طول این مدت اکنون به شکل یک غمنامه و یک مجموعه قطور و طویل درآمده است که هرفصل و باب آن بیانگر حوادث شوم و واقعیت های تلخ است، واقعیت هائیکه از زجر های زندان گرفته تا اعدامهای دسته جمعی و زنده بگور کردنها و هزارها داستان دلخراش دیگر حکایت میکند. امروز که در برابر یک فصل جدید این ترازیدی قرار داریم و به قبرهای دست جمعی و به اجساد به خاک و خون خفته یک عده هموطنان مظلوم خود نظر می اندازیم، نباید چنین پنداریم که همین فاجعه آغاز و انجام همه مصیبت ها بوده است. این مصیب ها 18 سال قبل آغاز گردیده که تا امروز ادامه دارد، ولی انجام آن هنوز معلوم نیست زیرا فضای آینده وطن چندان روشن و امید بخش به نظر نمی آید.

ناگفته پیدا است که این مصیبت در اول با تحمیل ایدئولوژی بیگانه از طریق زور و فشار توسط کمونیستها و همدستان داخلی شان آغاز شد، بعداً رقابت گروه های تنظیمی جهت کسب قدرت آنرا رنگ دیگر داد و کشتار و ویرانی بدست کسانی صورت گرفت که خود را مسلمان و مجاهد می خواندند. ولی امروز با هزار افسوس چهره مصیبت تغییر کرده و با پیدا کردن ابعاد قومی و زبانی شکل خطرناکتر را به خود گرفته است. بدبختی در آنست که در این میان هستند کسانی که در داخل و خارج کشور به این آتش هیزم می پاشند و با دفاع از یک جناح و حمله بر جناح دیگر، بر شدت مصیبت ها می افزایند. چنانکه عده ای از کشتار و قتل عام قریه "قزل آباد" که واقعاً جگرخراش و حزن آور بود، پیراهن خون پر حضرت عثمان می سازند و عده ای دیگر اکنون میخواهند از حادثه اسفناک دشت لیلی به گونه دیگر بهره برداری سیاسی کنند.

لازم بود اشخاص مسئول حوادث از همان اول مرحله مورد باز پرس جدی قرار میگرفتند و به آنها موقع داده نمی شد تا با ارتکاب همچو جنایات آتشی را در کشور شعله ور سازند که دود غلیظ و زهرآگین آن برای سالها در دل مردم حس نفرت، انتقام و کین را ایجاد کند. جای شک نیست که همچو اشخاص ماجراجو به زودی به صحنه می آیند و دیر یا زود از صحنه میروند، ولی نتیجه اعمال شان ده ها سال برخوردار، تفرقه و جنگ را میان مردم و اقوام برادر در وطن به میراث می گذارد. اشتباه بزرگ است اگر به اعمالی که یک یا چند ماجراجو مرتکب شده، وجه عمومی دهیم و چنین پنداریم که گویا از بکها یا ترکمن ها، پشتونها را کشته اند و یا پشتونها، تاجکها را از خانه و کاشانه شان بیجا کرده اند. این گونه توجیهات که در گفتار بعضی که مکنون است، برای وطن و

مردم ما نتیجه تباه کن و ویرانگر دارد. ما باید بکوشیم تا مسئولیت هر حادثه را بدوش شخص و یا اشخاص مسئول و مجری آن بیندازیم و نخواهیم پای اقوام و مردم بیچاره را که خود قربانی این مصیبت اند، در میان بکشیم. متأسفانه امروز میدیای وابسته به جناحهای درگیر جنگ فقط با دامن زدن به این آتش آگاه یا ناآگاه در ایجاد همچو حساسیت ها و تقویۀ آن نقش منفی و خطیر بازی میکنند، یکی برای دفاع از یکجانب و دیگری از جانب دیگر در مجموع زهر نفاق و شقاق را در بین مردم ما می پاشند. امروز لحن هر گفته برای مردم ما آشکار است و هریک از زمزمۀ زیر زبان یکدیگر به خوبی میداند که مطلب در کجا است، ولی ناآگاه از آنکه عاقبت این اعمال در مجموع به ضرر تمامیت کشور و وحدت ملی تمام میشود و کشور را بسوی تجزیه بدست خود ما می کشاند.

نگاهی به 18 سال گذشته [البته در 1997 از وقوع کودتای ثور مدت 18 سال گذشته بود] میرساند که کشتارهای انفرادی و دسته جمعی، معلولیت ها و معیوبیت های جسمانی و روانی، مهاجرت های اجباری در داخل و خارج، زندانی شدن ها و شکنجه دیدن ها و همه و همه به هیچ وجه منحصر بیک قوم و گروه خاص نبوده، بلکه در مجموع این جنایت ها بر ملت مظلوم و بی پناه افغانستان تعمیل و اجرا شده است. با تأسف آنهاییکه دست شان در خون مردم رنگین است و در این جنایات اشتراک داشته اند، تاهنوز مورد بازپرسی قرار نگرفته اند، تا هنوز در اریکه قدرت تکیه زده اند و برخی دیگر از قدرت افتاده و به خارج متواری و پناهنده شده اند. آنهاییکه هنوز در قدرت اند، گذشته های خود را فراموش کرده و اکنون در لباس قهرمانی خود را ناجی و حامی کشور و صاحب اختیار کل در وطن می شمارند و مدعی اند که بدون اشتراک شان اصلاً مشکل افغانستان حل شده نمی تواند و اما جنایت کارانی که صحیح و سالم به خارج فرار کرده اند، آنها باخاطر آسوده و بدون ترس از بازپرس، روزگار را باعیش و عشرت اغلب در کشورهایی می گذرانند که روزی آن کشورها را «امپریالیست جهانخوار» می خواندند و امروز از خوان کرم این کشورها با افتخار نشخوار میکنند. این اشخاص اکنون نه تنها از جنایات گذشته خویش پشیمان و سرافکنده نیستند، نه تنها از وجدان خود و از مردم خود نمی شرمند، بلکه درسرزمین های هجرت هریک خود را قهرمان صلح و وحدت جا میزنند و باچهره های حق بجانب به دیگران پند و اندرز میدهند و از این گروه و آن گروه حمایت خود را اعلام میدارند.

در طول 18 سال مصیبت بار، با آنکه کمونیست ها در راه تحقق ایدئولوژی بیگانه و الحادی هورا می کشیدند و با آنکه تنظیم ها و اکنون طالبان در راه ایجاد یک نظام صد درصد خالص اسلامی شعار میدهند و با آنکه اینها در دو قطب مخالف قرار دارند، ولی هدف آنها در نهایت امر بیک نقطه منتهی میشود و هر دو برای نیل بیک مقصد آنها برای رسیدن به قدرت یکه تاز و انحصاری در افغانستان تلاش کرده و میکنند. باوجودیکه یکی راه الحادی و دیگری راه اسلام را می پیمودند، ولی همین وجه و هدف مشترک بود که هر دو به عین شکل ظلم و استبداد را در وطن پیشه ساختند و هر دو به عین شکل بر مردم مظلوم و بی پناه وطن فشار وارد کردند و خون ریختند. لذا از نظر طرز العمل و هدف بین کمونیست های خلقی و پرچمی و گروه های بعدی اعم از تنظیمی و طالبان اساساً تفاوتی دیده نمی شود، زیرا هدف نهائی همه آنها در نهایت یکی است و همین وجه مشترک موجب شده تا آنها در بیشتر موارد باهم همکار و هم رزم میدان شوند.

یقین است هموطنان کنجکاو از خود می پرسند که چرا این اعمال ننگین و جنایات بشری در کشور ما متوقف نشده و چرا جلو آن گرفته نمیشود؟ در جواب این سؤال باید گفت که در پهلوی متعدد یکی آنست که در طول این مدت هرکس هرکاری را انجام داده و هرکی را کشته و تاراج کرده است، هیچکس از او نپرسیده و یا کسی نبوده از او بپرسد. حتی بعضاً آنهاییکه خود را اولیای امور میدانستند، از ترس جان و یا حفظ قدرت آن جنایتکاران را بجای سرزنش، مورد تفقد و نوازش قرار داده اند. نتیجه آن شده که هیچ کس در برابر اعمال خود احساس مسئولیت نکند و هر آنچه دلش بخواهد، آزادانه انجام دهد.

آری اگر روزی یکی از این جنایتکاران از طرف یک مقام یا مرجع و یا جمعی از مردم به محاکمه کشانیده می شد و به جزای اعمالش میرسید، آنوقت دیگران به این بی مبالاتی ها نمی پرداختند و اقبالاً فکر بازپرسی در مخیله شان خطور میکرد و مانع اجرای جنایت های دوامدار شان میگردد.

در این ارتباط لازم به تذکر است که یک اشتباه تاریخی و بزرگ بعد از سقوط کمونیستها این نوع بی مبالاتی و بی مسئولیتی ها را جداً تقویه کرد که باید به آن اشاره نمود: هنگامیکه در 8 ثور 1371 (27 اپریل 1992) حکومت کمونیستی کابل جای خود را به حکومت تنظیمی داد و برطبق فیصله پشاور جناب حضرت صاحب صبغت الله مجددی متصدی تسلیم گیری حکومت از کمونیستها گردید و برای مدت دوماه به حیث رئیس دولت مؤقت اجرای وظیفه کرد، «حاتم طائی وار» عفو عمومی را اعلام نمود و کسانی را که 14 سال خون ریخته و فاجعه آفریده بودند، از مسئولیت مبراء دانست. همان بود که در اثر این اشتباه بزرگ که اهداف شخصی را در قبال داشت، نه تنها کمونیست های دو آتشه را برأت داد، بلکه بعضی از آنها را با اعطای القاب همچو «خالد بن ولید» و رتب عالییه به حیث فرزندان صالح وطن در آغوش گرفت. از آن به بعد دیگر هیچکس از بازپرس ترس نداشت و هریک می گفت: وقتی آن کمونیست های خون آشام و مفسد معاف شدند، هرکس دیگر ولو هرکاری کند، در آینده نیز از این معافیت همیشگی برخوردار خواهد بود. بنابراین هریک کما فی السابقت و اما زیر نام مجاهد به خودسری و حکمرانی مستقل ادامه داد. اگر در آنوقت ابلاغ میگردد که عفو عمومی شامل حال همه است، مگر کسانی که دست شان به خون ملت رنگین میباشد و گفته می شد که این اشخاص دیر یا زود در دادگاه ملت جواب خواهند گفت، آنوقت حالت تغییر میکرد: از یکطرف این اشخاص از صحنه مجبور به فرار می شدند و کشور از گزند بعدی شان به امان می ماند و از طرف دیگر ترس از بازپرس، واهمه را در دل قدرت طلبان ایجاد میکرد و آنها را متوجه اعمال بعدی شان می ساخت. بدون شک همین سنگ کج بود که در تهداب رژیم تنظیمی گذاشته شد و تا امروز دیوار آن تا ثریا کج میرود. به این اساس آشکار میگردد که صحنه اول نمایش تراژیدی افغانستان بدست کمونیست های خلقی و پرچمی آغاز میشود و صحنه دوم تراژیدی از همین بی غوری و بی مبالاتی تنظیمها از همان روز های اول روی صحنه کشور پدیدار میگردد که تا امروز دوام میکند و اما صحنه سوم این تراژیدی زیر عنوان حساسیت های قومی و زبانی که جدیداً در دست اجرا قرار دارد، از همه خطرناکتر و مدهشتر است. دیده شود که در این صحنه بازیگران اصلی چه گلها را به آب خواهند داد و چه سرنوشت شوم دیگر را پیش پای مردم ما هموار خواهند کرد.

وطنداران! هنوز که بسیار دیر نیست، باید موضوع جاری را جدی بگیریم و بکوشیم توجه مراجع بین المللی را در این حادثه دقیقاً معطوف داریم تا با فشار های وارده بر این قضیه از یکطرف راه بازپرس ملت را از جنایتکاران گذشته باز داریم و از طرف دیگر گروه ها و اشخاص صاحب قدرت

د پانو شمیره: له 5 تر 6

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکنی د لیکنیزی ښی پازوالی د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرولو مخکې په څیر و لولی

را متوجه اعمال شان در آینده سازیم و اما در اینکار باید از نوع زهرپاشی های که نفاق و شفاق قومی و زبانی را در کشور دامن زند، جداً اجتناب کنیم، زیرا حاصل آن بازهم مصیبت بیشتر از پیش خواهد بود.

بدون شک هیچ افغان واقعی را نمیتوان سراغ کرد که از وقوع این حادثه در دشت لیلی و امثال آن قلباً متأثر و متألم نشده باشد. ما درحالیکه این جنایات را در هر جای وطن و به هر اسم و رسم که صورت گرفته و یا گیرد، شدیداً محکوم میکنیم و آنرا یک عمل غیراسلامی، غیر انسانی و غیر افغانی دانسته به پیشگاه ملت شهید پرور افغانستان تسلیت می گوئیم، به روح همه شهدای وطن اتحاف دعا کرده از بارگاه ایزد متعال که منتقم حقیقی است، برای مجریان همچو جنایات جزای دردناک در دنیا و عقبا خواهانیم. پایان 27 نوامبر 1997

د پانیو شمیره: له 6 تر 6

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکنې د لیکنیزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هيله من یو خپله لیکنه له راپرلو مخکې په څیر و لولئ